

تراژدی اسپانیا

اکنون یکی از غم انگیزترین فصول تاریخ مدرن، در اسپانیا به فرجام خود می‌رسد. در جبهه ی فرانکو، نه ارتشی وفادار وجود دارد، و نه حمایت مردمی. تنها حرص و ولع طبقات مالکی وجود دارد که آماده اند سه چهارم جمعیت را در خون بغلتانند تا تنها حاکمیت خود را بر یک چهارم باقی مانده حفظ کنند. با این حال، این درنده خویی آدم خوارانه برای به دست آوردن پیروزی بر پرولتاریای قهرمان اسپانیا، کافی نیست. فرانکو، به کمک از سوی جبهه ی مخالف در میدان نبرد نیاز داشت. و به این کمک هم دست یافت. مشاور ارشد او، استالین بود و هنوز نیز هست، یعنی گورکن حزب بلشویک و انقلاب پرولتری. سقوط پایتخت بزرگ پرولتری، بارسلونا، کیفری است برای کشتار خیزش پرولتاریای بارسلونا در مه ۱۹۳۷.

هرچند فرانکو بی اهمیت است، و هرچند باند ماجراجویان بی شرافت، بی وجدان و فاقد استعداد نظامی او مفلوک و درمانده است، اما برتری بزرگ فرانکو در این نهفته است که او یک برنامه ی روشن و معین دارد: حراست و تثبیت مالیکت سرمایه داری، حاکمیت استثمارگران و سلطه ی کلیسا، و بازگرداندن سلطنت.

طبقات دارا در تمامی کشورهای سرمایه داری- چه فاشیستی و چه دموکراتیک- در ماهیت امر اثبات کردند که در جبهه ی فرانکو هستند. بورژوازی اسپانیا کاملاً به سوی اردوگاه فرانکو رفته است. در رأس اردوگاه جمهوری خواهان، حاملان سلاح دورانداخته ی «دموکراتیک» بورژوازی باقی ماندند. این آقایان نمی توانستند به جبهه ی فاشیزم بگریزند، چرا که منابع نفوذ و درآمد آن ها از نهادهای دموکراسی بورژوایی سرچشمه می گیرد

که برای کارکرد طبیعی خود، به وکلا، نمایندگان، ژورنالیست ها و به طور خلاصه قهرمانان دموکراتیک سرمایه داری نیاز دارند (یا در گذشته سنتاً داشتند!) برنامه ی «آزانیاء» و همکاران او، نوستالژی برای روزگاری است که سپری شده. این روی هم رفته ناکافی است.

جبهه ی خلق به عوام فریبی و توهمات پناه برد تا توده ها را پشت سر خود بکشاند. برای دوره ای معین، این امر موفقیت آمیز بود. توده هایی که تمامی موفقیت های گذشته ی انقلابی را تضمین کرده بودند، هنوز اعتقاد داشتند که انقلاب به نتیجه ی منطقی خود، یعنی واژگونی مناسبات مالکیت، اعطای زمین به دهقانان و انتقال کارخانه ها به دست کارگران، خواهد رسید. نیروی محرک انقلاب، مشخصاً به این امید توده ها برای آینده ای بهتر تفویض شد. اما جمهوری خواهان شریف هرچه در توان داشتن انجام دادند تا امیدهای دلگرم کننده ی توده های تحت ستم را لگدمال کنند، لکه دار سازند یا به راحتی به خاک و خون بکشند.

در نتیجه، ما طی دو سال گذشته شاهد رشد بی اعتمادی و نفرت از باندهای جمهوری خواه از سوی دهقانان و کارگران بوده است. یأس یا بی اعتنایی کسل کننده، به تدریج جای شوروشوق انقلابی و روحیه ی از خود گذشتگی را گرفت. توده ها به کسانی که آن ها را فریب داده و لگدمال کرده بودند، پشت کردند. این دلیل اصلی شکست سربازان جمهوری خواه است. الهام بخش فریب و کشتار کارگران انقلابی در اسپانیا، استالین بود. شکست انقلاب اسپانیا، لکه ی ننگ پاک نشدنی بر باند سر تا پا کثیف کرملین است.

خرد شدن بارسلونا، ضربه ی وحشت ناکی به پرولتاریای جهانی است، اما درس بزرگی هم دارد. مکاتیزم جبهه ی خلق اسپانیا، به مثابه ی یک نظام

سازمان یافته ی فریب و خیانت به توده های تحت ستم، به طور کامل افشا شده است. شعار «دفاع از دموکراسی» باری دیگر جوهره ی خیانت آمیز و همزمان پوچی خود را آشکار کرده است. بورژوازی خواهان جاودانه ساختن حاکمیت استثمار خود است؛ کارگران خواهان رهایی خود از استثمار. این ها وظایف واقعی طبقات بنیادی در جامعه ی کنونی است.

باندهای مفلوک دلان خرده بورژوا، با از دست دادن اعتماد و کمک های بورژوازی، به جستجوی نجات گذشته، بدون اعطای هرگونه امتیاز به آینده، برآمدند. آن ها زیر برچسب جبهه ی خلق، یک شرکت سهامی راه انداختند. تحت رهبری استالین، وحشت ناک ترین شکست را در زمانی که همه ی شرایط برای پیروزی دم دست بود، تضمین کرده اند.

پرولتاریای اسپانیا، ظرفیت خارق العاده برای ابتکار عمل و قهرمان گرایی انقلابی را به اثبات رساند. انقلاب از سوی «رهبران» کوچک، پست و کاملاً فاسد، به ویرانی کشانده شد. سقوط بارسلونا بیش از هر چیز سقوط انترناسیونال های دوم و سوم، و همین طور آنارشیزم را نشان می دهد که تا مغز استخوان گندیده اند.

کارگران، پیش به سوی یک مسیر جدید! پیش به سوی مسیر انقلاب سوسیالیستی جهانی!

لئون تروتسکی

۳۰ ژانویه ی ۱۹۳۹

ترجمه: آرام نوبخت

منبع: آرشیو مارکسیست های انقلابی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yashazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۳